

## هزار کلمه درباره گلشیری

گنج و گوهر کی میان خانه‌هاست  
گنج‌ها پیوسته در ویرانه‌هاست

در یکی از شب‌های خردادماه سال هزار و سیصد و هفتاد و نه، پائولو کوئیلو نویسنده مشهور و متوسط آمریکای لاتینی، مهمان ایرانی‌ها بود و ضیافت شامی به افتخار او در کاخ نیاوران تدارک دیده بودند. خیلی‌ها را دعوت کرده بودند. حتی برای من هم کارت دعوت آمد: دیدار با پائولو کوئیلو در کاخ نیاوران به صرف شام.

کوئیلو متولد سال ۱۹۴۷ ریودوژانیرو برزیل است. کشوری که فوتبالش مهم‌تر از ادبیاتش است. در مقدمه یکی از کتاب‌هایش آمده است که او در خانواده‌ای نیمه‌مرفه از پدری مهندس و مادری عمیقاً مذهبی به دنیا آمد. والدینش او را در کالج ژروئیت‌ها نام‌نویسی کردند، کالجی که به سخت‌گیری شهرت داشت. پائولو در آنجا انضباط و تحمل سختی را فرا گرفت اما ایمان مسیحی‌اش را از دست داد. بعدها به دانشکده حقوق رفت اما خیلی زود آن را رها کرد. علاقه شدیدش به هنر موجب شد تا به خواست پدر و مادرش سه بار در بیمارستان روانی بستری شود.

ولی او عاقبت از آنجا گریخت. بعد به مارکس و انگلس و چه‌گوارا علاقه‌مند شد و در تظاهرات‌های خیابانی فعالانه شرکت کرد. همزمان با این تغییر و تحولات، او دچار بحرانی معنوی شد که بی‌ایمانی‌اش را زیر سوال می‌برد. از این رو به جستجوی تجربیات معنوی تازه‌ای پرداخت: به مواد مخدر و توهم‌زا و به فرقه‌های متعدد رو آورد و تمام قاره آمریکای لاتین را در جستجوی گام‌های کارلوس کاستاندا طی کرد و با جادوگران گوناگون آشنا شد. سپس به انگلستان رفت و در آنجا به نوشتن ماجراهای زندگی‌اش پرداخت. این کار یک سال وقت او را گرفت تا اینکه روزی دست‌نوشته‌اش را در یک کافه‌رستوران جا گذاشت. او پس از سه ازدواج ناموفق در سال ۱۹۸۱ با کریستینا ازدواج کرد. کوئیلو در سن سی و چهار سالگی ایمان کاتولیکی‌اش را باز یافت؛ ایمانی که سال‌ها پیش از دست داده بود. آنگاه به سفر هفت‌صد کیلومتری در جاده سن‌ژاک دو کمپوستل پرداخت، راهی را که زائران بی‌شماری در قرون وسطی طی کرده بودند. از این سفر، که به نوعی سیر و سلوک می‌مانست، نخستین متن ادبی او به نام «زائر کمپوستل» پدید آمد. کتاب «کیمیاگر» را پس از آن نوشت و سپس کتاب‌های دیگر و دیگرترش را. «کیمیاگر» حکایت چوپانی است به نام سانتیگو که شبی در ویرانه‌ای به خواب می‌رود و در خواب نشانه‌هایی از گنجی پنهان به او داده می‌شود. او به جستجوی گنج، سفری را آغاز می‌کند و در نهایت گنج را در همان ویرانه می‌یابد. البته نظیر این مضمون به کرات در ادبیات ایران آمده است؛ مثلاً در اشعار مولانا عین همین داستان به چشم می‌خورد. کتاب‌های کوئیلو در ایران طرفداران زیادی دارد و بسیار پُرفروش است؛ با چاپ‌های متعدد و

قطع‌های کوچک و بزرگ و نفیس. کوئیلو می‌گوید که برای سه بار زندگی بعدی هم به اندازه کافی پول دارد ولی ترجیح می‌دهد که سالی چهار صد هزار دلار حق تألیفی را که دریافت می‌کند خرج بنیادی کند که به نام خودش است و همسرش کریستینا آن را اداره می‌کند.

آن شب گویا ضیافتِ باشکوهی برقرار شده بود. خیلی‌ها آمده بودند. وزیر ارشاد وقت هم بوده. مهمان‌ها کوئیلو را که دیده‌اند حتماً برایش کف زده‌اند و او همان‌طور که لیوان نوشابه‌اش دستش بوده در باغ قدم می‌زده و با بعضی‌ها دست می‌داده...

آن شب گلشیری در بیمارستان ایران‌مهر در گُما بود.

آنچه تو گنجش توهم می‌کنی  
زان توهم، گنج را گم می‌کنی

حسین آبکنار

تیر ۱۳۸۷